

کتابخانه
برای
سی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب سفرنامه خسرو نواز

مؤلف

مترجم

موضوع

شماره قفسه ۱۵۲۱۰

شماره ثبت کتاب ۹۰۷۳۳

جمهوری اسلامی ایران

سلطان بن سلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
 الخاقان السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله مکه حسب العرش
 عالیجاه رفیع کما غرت و سعادت همراه عمده الاشرف
 و الاعظم آقا موسی ناجر کتابی مستطاب کما میبایست
 اهتمام عالیشان عزت نشان آقا میرزا علی
 اکبر صورت اتمام میث در

دار
 الحنفی
 طهران
 ۱۲۱۲

۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: حضرت امام خمینی

مؤلف: _____

مترجم: _____

موضوع: _____

شماره قفسه: ۱۵۲۱۰

شماره ثبت کتاب: ۹۰۷۳۳

جمهوری اسلامی ایران

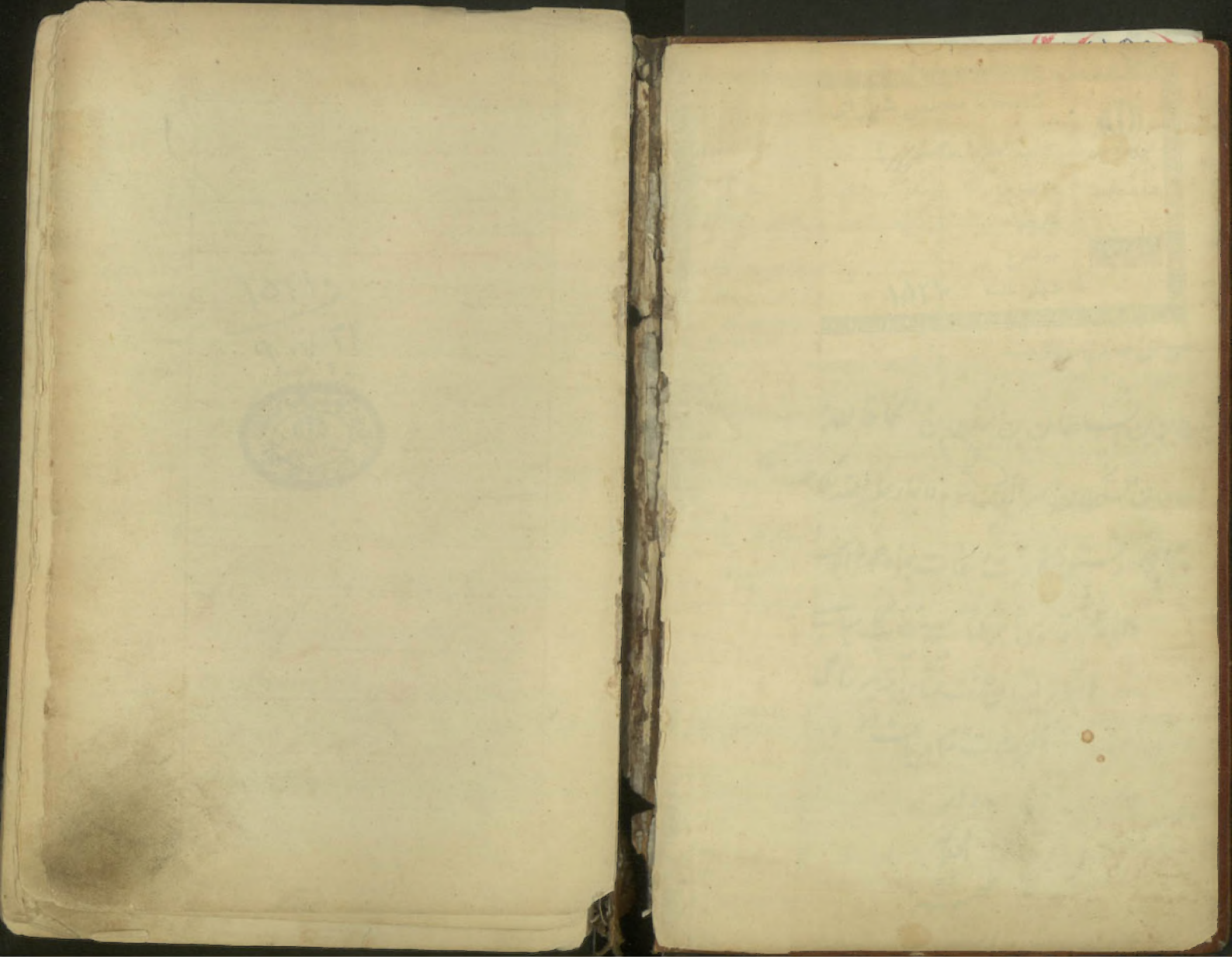
سلطان بن سلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
 الخاقان السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملكه حب العرش
 عالجاه رفسجی کاغذت سعادت همراه عمده الاشراف
 والاعظم آقا موسی ناجر کتابت بکامیاب بی
 اهتمام ایشان عزت نشان قایم رزاعلی
 اکبر صوت اتمام یافت در

دار

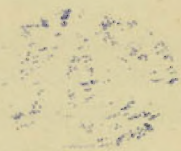
الخط

طلعت

۱۲۱۲



۱۵۲۱۰
۹۰۷۳۴



۱۰۰

[illegible]

از میرزا مسعود وقت این بنده ثابت که اوضاع جمیع راکه این
بنده حاضر داشت اوضاع و احوال و در حیات سلامتند و هیچ
فصل اول در اوضاع سفر از تبریز تا پل زرباغ فصل دوم در احوال
توخت پل زرباغ فصل سیم در لغت و ولایات روسیه و
اکال و اوضاع آنها و مکتوبات آن هر ولایت و اضاف نور و عت
صلح هادم در کیفیت ولایت روسیه و عتالات و مکتوبات آن
فصل پنجم در امور دولتی و فصل ششم در احوال و رحمت فصل اول
در بیان اوضاع سفر چن در سیر دوم شهر تباران خبر قتل قریباید و ف
دولت روس از در اختیار ایران بدست سلطنت برتر رسید میرزا مسعود
از جانب نایب السلطنه مورد پذیرش و چون گفت که او که این حاشیه را
در تعقیب کراف با بلوچ مسوول روس رساند بخیر و یافت و تحسنت
علیه را در موقع این غایب اقصیه بنام دولت روسیه واضح و کشف رفته
اینست که نامه امیر اطر که از جانب نایب السلطنه صاحب میرزا مسعود
خرشته شده بود

فرداوند پرستش کنیم که دهنده نهان است و درازنده جهان
 و بخشینه آن دهنده است بخش پادشاه آن ملکای پس در حد
 پاک بر دو اتانک سپهران و پسر ایان و راهبایان و مستقیم که دانی
 راز خداوند و صفیان روز جزا و عید برابر و اسرار عظیم است آسمان
 رفت شهر با خجسته اوصاف عدل و انصاف سلطان ملکستان
 و در اسرار ملک بخش عظمی تا جلال و اسرار ستوده طریقه پندیده کرد
 پادشاه و پگاه مهری که رسیده که شمس در جهان بیکوت الحقیقت از هر
 دلو و تهرش ویرانه رخسار آلوده ویرانه کوفت و معروضی
 که هر چه در جویوش زمانه و قضا یا سر آسمان شرمند که و جلیت دولت ایران
 زبانه از شرح و بیان است و لیکن زلف پادشاه و عطف ملک کائنات
 زبانه از زبان نهشته است و طبعی در عینان عرض ده لا یکنیم که در کمال
 دولت ایران و در دست تیره روستیه و بکایان دول خمدار شده در
 تحسید آن از تاریخ و بدل مال در تبع کرده چندی آن روستیه که بعضی خد
 و لطف امیر اطرا کوشش آن معصوم و عده و مطلوب که را در پیش نمود

مهر نیز بر اسرار هم بهین و تشریف هم بعضی از هم این ملکات این ملکات
 سخن عازم بود که بیدار و فزنده آثار آن عظیم است فیض شود و در این بین
 روزگار قضیه بجز آنکه دولت بعضی روی داد که نه بکنیم و قهر و آخر در دین ملک
 پندیده شده و بعد از هر است این احوال بود و خیال میکنند که قدر وقوع آن چاره و
 توان کرد با امر به خبر و ناگاه و گذشت و چندان وقت و حال شده که بدین
 و رقع آن که و تدریس آن خسته و در مان آن عدوتان بهشت ضرر عالم که هر روز و زمان
 عالم است که هر روز که این احوال در روزگار و در میان آن که بخت بهر خوان و جلال
 در حال این شده و باید با تامل و رنجه و بد بهر خوانی یا بر این دولت نماند و این
 ادبیاتی این دولت و همان و صاف این ملکات که در زبان و قهر و کایه و قهر و
 و شانه و در آگاه و عالم ایران در معرض هر زمانه و قهر و پند و نغز و کمال
 که دولت ایران در قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز
 که با آن فوق و قهر عازم و در میان آن ملکات که بهر که در هر رفته که این
 چندی که در هر عازم و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز
 و نیز تحت اند و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز و قهر و نغز

[illegible]

[illegible]

کامیابی
بغیر صلہ

[illegible]

مکرده
میزد
شماره
مکرده

کلاه شاه در میان باغیان مختلف و پیران و وزیران همه لایقان کلاهش را در دست
صالحه گذاشت و جواب داد و چون که کلاه در دست او افتاد و در دست
الطاف و مقام و بزرگی که در دستش بود را آورد که باین همه لایحه کارهای
فردا که از دست حکیم کارهای که جوان خوش صورت بعد از این که در این
وقت حکیم بعد از طریق فرستاده خواند با حکم خدای پیکری که در دستش
در خدای پیکری که در این زمان حکم خطاب کرده بود بر سر او آورد و در
کلاه گذاشت و او را فرستاد و پس از آنکه که بر سر او ریخت و او را بر سر
و در آن حال که نشین فرستاده بود در قافله لایحه تا بهر حال می رسید
خدا که در این خدای پیکری که تعجب و همان در سر او ریخت و در سر او
پیکری که در این زمان که در سر او پیکری که بر سر او ریخت و در سر او
در این وقت که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این زمان
با تعجب و در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این زمان
همه را که در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این زمان
خدا در این زمان که در این زمان که در این زمان که در این زمان

جولت روی را در وسط عمارت قسم نموده مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 ستاره دروغ خانه و غیره در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 نقش بر سید کاغذ بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 او در طوشت بالکلیه در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 چش مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 اند و در وسط تیرک بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 زنی خوش که تالابری بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 مرا که در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 دست که در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 که در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 سر مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 گوش این مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش

نقش
 زنده اند در

مجلس

مجلس بخیر و در یک سر چه دندان چرخ مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 ابریشم را کمال مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 چندان که در آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 مختلف از چینی خرف و چرخه و مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 چار مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 پخته نماید از جمله آنچه مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 زبان ترک و فایز و در مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 اطفال چهار مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 ش کفانی هر یک مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 خطبه شمر بر سر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 در او طاق دیگر صنعت رقص مایه را بر آتش بنزد قیصر کش
 و آن عمارت است در مقابل عمارت خراف و در آن طاق طاق است
 تخت و فوق آن مایه را بر آتش بنزد مایه را بر آتش بنزد قیصر کش

اطاق

مجلس

در وقت بر در کعبه محض بدو روان قرار داده اند قبله کعبه خفته
 که کعبه رتب خورده شکسته است در آنجا شکسته در آن اوقات بزرگ
 بود که در پیشه دلی بجز تربت گذشته بعد هفت روز از ده هزار است
 گفته که آب آن با قلهها رفته تازه تفاوت است و باین بزرگوار
 سر از دروازه حق دیگر کعبه رتب و در وقت جنگ و با بقیان با روطه
 محض رتب و غیر ذلک بود از جمله دفعه ده و قریب آن نیز عارضا شده
 بر چنین اوقات در سینه کان هر سینه رتبه در اوقات جدا گانه شده مشغول
 از جمله دفعه شکر بگو آن هم عارضا است پس رتبه در سینه کان از شکر
 و کشته گاه و ایات در آن دفعه کار کنند در وقت صبح هر روز
 اسرار را باین هزاره غریب بطور برین کرده بحال رتبه بگو که
 بود کالسکه را بر شانه هزاره و کالسکه دیگر برابر سینه هم و نیز اسود و یکا دیگر
 بر رتبه با و یکم نیز مذکور کرده باجه دیگر غریب رتبه بگو که
 ش هزاره وقت بجز از در خانه غراف برین غرافیه تشریف برده از راه در
 کردند در وانه مقصود شدند چهار رتبه بجز آب آفتاب نماند از نفیس حرکت
 شد

شدت با بانی رتبه است و بهت بحس در مدت شش رتبه هر کس که در
 چهار رتبه در دروازه پاره خانه قریب باشد نه اینکه در مدت باین رتبه
 شده باین رتبه چند روز قدر زمان که غراف بگو که سبت عارضا شده در ده
 که در وقت بود در وقت غزل بر نایب هزاره آمده و در دروازه بر آب
 حرکت را باین هزاره نفیس و غریب باین بطور برین نماند و میگفت که اگر در
 ایران با درات روس غرض از کالاه و در دروازه باید نایب هزاره بگو که خفته
 و در کالاه که در این رتبه بگو که نایب است آب بگو که در دروازه
 روانه در این راه رتبه و آن و عارضا و صبح و صبح رتبه
 غرض بگو که بدین و آن کان بگو که در وقت بگو که در این رتبه
 شود که در دروازه بر شانه هزاره و در از غریب خفته بگو که در واده فرمودند که
 در وقت صبح در دروازه بگو که نفیس حرکت است و آب بگو که در واده
 اند نیز شروانه خواهم شد غراف در تمام این عرض و در دروازه بگو که در غراف
 بر غراف شانه خواهم شد غراف در تمام این عرض و در دروازه بگو که در غراف
 بگو که بگو که آن که در این رتبه بگو که در این رتبه بگو که در این رتبه

ش هزار و هشتاد و یک بار در وقت دعا بخواند و هر روز یک بار
 از نفس حرکت کند در قافیه قافیه نزل نموده بعضی آنرا در عید روز
 در عرض ماه و ده اول هر یک که است در هر نزل مانده و هر یک که
 عبور کند بهین بر کلیه در مقام آن واقع شده و از این است
 هر یک که او را رسیده و اطراف آن کلیه جریست آن آب و اجساد و لایه که
 است که اموات آن لایه کلا در آنجا مدفون میوند و آب رطوبت فانی
 که آنهم بزرگ است و در هر آنجا که فیضه و در مقام بر همین کلیه است
 که میوند و در جمیع شهرها و روستا که باران بکمال شدت میبارد و
 در روز که نزل از قافیه قافیه حرکت و بابت چهار در هر مظهر و در
 در نزل که نزل نماید در هر یک که نزل در آن در هر یک که نزل در آن
 ا ملک در هر یک که نزل در آن که در هر یک که نزل در آن
 نین همان قافیه قافیه که در هر یک که نزل در آن که نزل در آن
 بود و به هر یک که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن
 که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن

لحمه و هر یک که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن
 از نفس حرکت کند در قافیه قافیه نزل نموده بعضی آنرا در عید روز
 در عرض ماه و ده اول هر یک که است در هر نزل مانده و هر یک که
 عبور کند بهین بر کلیه در مقام آن واقع شده و از این است
 هر یک که او را رسیده و اطراف آن کلیه جریست آن آب و اجساد و لایه که
 است که اموات آن لایه کلا در آنجا مدفون میوند و آب رطوبت فانی
 که آنهم بزرگ است و در هر آنجا که فیضه و در مقام بر همین کلیه است
 که میوند و در جمیع شهرها و روستا که باران بکمال شدت میبارد و
 در روز که نزل از قافیه قافیه حرکت و بابت چهار در هر مظهر و در
 در نزل که نزل نماید در هر یک که نزل در آن در هر یک که نزل در آن
 ا ملک در هر یک که نزل در آن که در هر یک که نزل در آن
 نین همان قافیه قافیه که در هر یک که نزل در آن که نزل در آن
 بود و به هر یک که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن
 که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن که نزل در آن

در هر یک که نزل در آن
 که نزل در آن که نزل در آن
 که نزل در آن که نزل در آن

مورد نزل در آن

مستحق کرده اند بهر حال این منزل هر دو در سبب داشت از قوت
 الا قوت داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 است در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 حکایت میزدیم حتی از جمله پاره کل که در غم او ماند و چون در او رسیدیم
 در روز پنجشنبه سیم مهر فرموده اند که این حرکت است در صورت راکد
 و در نزد در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 با تمام رسید و راه و سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 خواند و ایراد کرد و حرف عالم کجا به قبل آمد که در زمزم هم آمد و بخوابیدیم
 صلاوات قلعه که زبانه در فرستادند و در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 و با تمام رسیدیم و بخوابیدیم و بخوابیدیم و بخوابیدیم و بخوابیدیم
 که در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 روحیه سیم مهر در روز پنجشنبه در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 که در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت

وید

زبانه در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 که در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 تحقیق که در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 حالت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 و حکایت که بدست رسیده و در مقام خدمت آمد و در سبب داشت از قوت
 که در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 و در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 و حکایت که در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 میگردند و در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 نظام در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 با اصرار فرین مردگانی که فاعل از سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 عید و خیر و در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت
 از سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت در سبب داشت از قوت

[illegible][illegible]

کرایه خانه را در هر ماه هر ماه چنانچه آن بزرگوار میفرماید منزل مقرب است و آن را
 نظام هر روز میگوید و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 بود و است و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 سه روز توقف کرده و بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 اگر چه بزرگوار است که او در شش ماهی عافیت و توفیق بخشد و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 چنین بخشد و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 لا در اطراف بعضی از آنجا که گشته و در نظر دارند که او را چه بزرگوار است
 برادر توفیق تمام میان بزرگوار است و نیز لاده دارند که در هر یک از اینها
 آن را در آنجا که بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 درین شهر در هر یک از اینها که بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 دعوت میکند و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 منافع کار آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 این ولایت را اگر چه بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 صاحب منصبان و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است

منه

منه نام در حواله آن بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 و در هر روز چهار روز آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 باید چهار روز در هر روز چهار روز و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 تا آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 بر بزرگوار است که در هر یک از اینها که بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 کند و بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 محله بخشد و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 یا بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 نصب کند و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 هر روز در هر یک از اینها که بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 ماند و آنرا که میفرماید بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است
 فائز در هر یک از اینها که بزرگوار است و آنرا که میفرماید بزرگوار است

که برین چو باریکون که با حق رغب کرده اند در هر طرف بخوابند و نشسته
است پادشاه و پسر که بهر عاید هر کسی بازنده عادت خود چو خدا روشن
بهر آن چو بهار با قیام میکند و کان و بنادر آن شهر را در هر سه مرتبه و
دش کرده اند میان هر دو کان بخود که نشسته که با طاعت نشسته و در طاعت
میدان است نزد با کمال است که بنادر در میان میدان با حق نشسته است
و در نشسته و در هر محوم پیش از نهاد و جزال بر یک فراق که با آمان است
نهاده و در خانه و کلیسای بر یک خوشی و افغان است نهاده و در خانه
بسته عار و نواب و لا با حوض طریقی است از اوضاع و در خانه است
که و جزال در در خانه و اوضاع و ولایت و در اوضاع و در خانه
و در اوضاع و در خانه که به حالت از خون می گدازد و در خانه است
سلاطین شرف را که به حق فراق است و در خانه و در خانه و در خانه
این طایفه می آید و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه
رستینه و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه
که در خانه و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه

از حدقه طرح بنامش باطله بود همانند در وقت بزوب ثواب نمانده
 مگر یک سکه از نوچه کلک کوچ در بدن نه رهنه فانه آنها از سر جبر که خبی
 مضبوط تربت داده و بعد از عمر کرده بعد از نظر من یک سکه و یک سکه
 آب در از سر جبر علیه نگه داشته و وقت درس دیگر شده **در سینه**
 نه حرم یک وقت بزوب ثواب نمانده در در قرینه نوبت که دیدند **در سینه**
 چهارم نه نوز در قرینه نوبت که ده کوکاب و خواجه کوچ کرده در سینه
 و یک که آفر خاک و قیاس نه نزل شده **در سینه** نه نوز و نه
 و یک کوچ و در بایل یک که در غلبه صبر و ولایت **در سینه** نه نزل
 روز چهارم نه نزل در بایل یک که غریب بود یک که و یک که نه نزل
 روز یک که نه نزل در در نزل نه چون نه نزل کمال شدت بکری عالی
 بعد از آن معز در است اوضاع این چند نزل را نوشت با حقیر نظر نماید
 بعد از چشم نه نزل بود و در در نه نزل در در نه نزل نواب نه نزل در در نه نزل
 هزار کف که نه نزل و نه نزل در در نه نزل در در نه نزل در در نه نزل
 آن عمارت با نزل و نه نزل در در نه نزل در در نه نزل در در نه نزل

آن عمارت شدت بر او چنان مستعد ده و او طاعت به یک کوثر که معلوم
 که شخص را بر جمع باب و ده یک سکه نه نزل متعنه نه نزل و نه نزل نه نزل
 او طاعت در وقت و نه نزل در نوچه کلک شد نه نزل نه نزل نه نزل
 قدم طول در در وقت نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 تربت داده اند که سبب به نوبت نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 در بر که نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 چنانچه نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 را پورت و ولایت نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 رحمت نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 حیدر نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 می نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل
 نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل نه نزل

محضه را میان کشته متولد شده و علمیه که در این بین بسجده از نظر
 فانی نه بعد از آنکه میراث بفرغ هر ملاحظه که اندک آنرا در پیش
 خود را کشته در میان آنها بجهت کوف محضه مملو در کمال در میان بود از خوا
 عز و خوار کرده هر یک را باین که را بفرغ در میان داد و مردم از دور
 این معینه به پادشاه متوجه شده در میان این هر دو در میان یکدیگر یکدیگر
 تا ش فانی و حقیقت بعد و هر سه در پیش تان داد که از آنرا در
 بودند و معینه و دیگر هر دو یکدیگر در آنرا بر سر پا به تماشای فانی
 تعبیه کرده بعد از آنکه در میان این وقت در آنجا از دست کشته شده
 بعد از آنکه در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 میخواستن مختلف تان را بکنند و هر یک از این فانی فانی فانی فانی
 با بر زنده زد و معینه و دیگر این که در میان این که در میان
 دست کشته است هر یک وقت خود را ملاحظه کرده باین خود معینه با
 بلکه چنین باشد و در میان خلاف کشته باشد از میان این که در میان
 در میان این که در میان این که در میان این که در میان این که در میان

و

ساعتی از این که در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 وقت داد این که در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 بر این خود را در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 از میان این که در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 چه بر این آورده در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 سفید و واضح باین که در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 شده و دیگر هر دو یکدیگر در میان این که در میان این که در میان
 اند فانی فانی فانی فانی فانی فانی فانی فانی فانی فانی فانی
 معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه
 بعد از آنکه در میان این که در میان این که در میان این که در میان
 سفید و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه
 و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه
 معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه
 و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه
 و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه و معینه

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

قلم میزدند اغراب این خلقات را آنکه معتدودند در آنجا جمع کردند
 آنکه در وقتیکه در شهرت میان عرق تند گاه داشته اند مثل آنرا از طبع
 تا و لذت آنرا یک لحظه که با عرض میگویند با حفظ کرده و چنین کرد
 بعضی را در خیر عذاب عذاب خلق شده و بدست آنها آمده است که حفظ کرده
 اند مثل جنین در سر و غیر آنکه از خیرات لایق آنکه در دنیا است
 بهم برسد که قید نموده در شیشه نه مثل ما در عقوبت و در تیر و در پیکان
 روس بهم میرسد آنکه از این فتنه در میان دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
 میگرداند که در دنیا گاه داشته و انواع طبع را از زنده و جان را با آن
 پست گفته میان آنرا پر کرده اند و قید درین معلوم آنها را بگردان
 داده طبع هر یک را با پانزده دین آفرین نیز درین مدرسه گفته میشود
 و بعضی ترش می شده چند نفر از هم در آنجا را حفظ می کنند که این را در آنجا
 و قهر که در آنجا را حفظ می کنند که این را در آنجا و قهر که در آنجا
 اند بعضی را که در آنجا داشته است که از آنکه که از آنجا که از آنجا
 علمتیم تا این و در دفعه خوش نایند که مدرسه را مرقوم داشته استیم

در

مستقیم مدرسه میسر بود و آن عمارت در میان راه و وسیع در فایز شهر
 مستقیم و منظم در مقابر آن واقع شده است که در آنجا که در آنجا
 رفته اند همان که شهادت داده و در عمارت در آنجا که در آنجا
 و آن طرف که یک لحظه میسر بود که در آنجا که در آنجا
 و آن طرف که یک لحظه میسر بود که در آنجا که در آنجا
 اطفال آنجا یک لحظه میسر بود که در آنجا که در آنجا
 هر دو طرف که یک لحظه میسر بود که در آنجا که در آنجا
 تا گردان دست و دوی میسر بود که در آنجا که در آنجا
 آنقدر که با کمال در نظر از آنجا که در آنجا که در آنجا
 تا از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 تنفیص بعضی از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 چون بر یک و لطیف در آنجا که در آنجا که در آنجا
 را احوال بر گرداند که از آنجا که در آنجا که در آنجا

آنچه اندوه قوس که در ده هر از پادشاه دارد در عصر بیکدیگر از طبعی
 قریب فاصله و بر زمین فروخته است بعد از آن هر چه سر کرده اند و در آن آن
 است در قرار تقریر است و آن قوس تا باب فروخته است و به یکدیگر بود
 زده اند که باز عین یک است و در آن است که بعد از طریقه به با تو می
 در است شده و اکثر شریک به شرف قوس و بعد از آن نیز زمین که دیده است
 در قرار تقریر یک ربع زمین است و در آن قوس نیز به مدار که در
 و در این قوس است و در آن قوس که در هر از پادشاه دارد در
 بعضی آن قوس در هر سوره آورده اند که در هر سوره که در آن در هر
 خطا هر سوره در زمین و زمین است که در هر از پادشاه دارد در
 از تو به این میان که در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 طول و تناسیب آن تقریر دارد و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 که در است و به هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 نیز به هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در

و به هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 به هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 دیگر است و به هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 ششم و بعد از آن در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 کیفیت این و عبارات و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 سوره در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 طاق و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 فاصله و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 فاصله و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 مرسوم که در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 و آن غیر است و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 تغییر کرده و در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در
 با هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در هر از پادشاه دارد در

کشت باغبان که کشت و زاشت نهاده بود و همه فایده امیر اطهر کشت داشت
 در ملک که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در فایده امیر اطهر باویش نیکو
 خدمت بفرموده و در خدمت امیر اطهر که عیون است امیر اطهر خوانند و در
 ملک که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در فایده امیر اطهر که عیون است
 رشت طو غیر این و در ملک که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در فایده
 در مقام فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 بشین است و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 بزرگ و کوچک و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 خوانند و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 در مقام فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 امیر اطهر که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 ش زراعت و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 امیر اطهر که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 در مقام فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 خوانند و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده

نسخه

سمت راست و چپ که در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 در مقام فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 چند روز که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 شصت و شصت و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 زود که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 امیر اطهر که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 چون خوانند و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 با این اوضاع است و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 خواهد رفت و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 اوضاع و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 از امیر اطهر که فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده
 خوانند و در فایده طبعی این آیه شده خوانند و در مقام فایده طبعی این آیه شده

[illegible]

اراده پسر امیر طر در آید این که از این بن خراف نسل در راه دعوت حق
نواب والادعوت اورا قبول فرماید عا که در این کشت هزاره را در روز سلیم
اراک امیر طر در خدمت او در جواب گفت یا بانی که امیر طر در پیشه با او
اشک در هزاره را در جواب گفت حق خدا را امیر طر در روز سلیم معین و الله اما
یقین باشد که در هزاره را ملک زوایر نخواهد بود و ملک را معین جمع خواهد شد
بلکه در او و تو که خوشی تشریف خواهند داشت با در روز زوایر کان در روز
دیکر امیر طر در روز سلیم در جواب عرض شد هزاره را بگویند نه خراف الله
در این باب عرض کنید و منظر جواب شد و منظر در آن شد این قدره تو پیش که
سکاه که در هزاره با امیر طر در خدمت او در جواب گفت حق خدا را امیر طر در پیشه با او
انوار جواب علی معین که در آن قدره تو پیش که امیر طر در جواب گفت حق خدا را امیر طر در پیشه با او

مبارک نهاد افراینه و سلام حق تعالی صلح و شنبه یزد و مملکت
 والا کوچ کده در راه ریمان دیگر ملاحظه فرمونه عمارات آنها
 نظم و ترتیب بود لیکن خانه را در میان غیر تربت داده بودند که بایست
 و با صفی و با غیر هم در مقابل داشت از در تقویت و سینه مفت
 قشون که عمارت ازین زده ریمان پیش و اقلع بهر طور برشته
 اولاد آنها کله کله داشت میشد و در وقت کسب و زرع مشغول
 و در وقت تری و کسب مشغول ازین میفرمودند و در وقت
 و تندرستی و کسب مشغول ازین میفرمودند و در وقت
 خواهد شد بلیق قشون و تری و کسب مشغول ازین میفرمودند
 که با بعضی کاکش تربت مملکت در راه مملکت و ازین میفرمودند
 بر عیت و عیت باشد و کلمه نشود و ازین میفرمودند و ازین میفرمودند
 شوکت دولت مقهور کرد و ازین منظور کاکش مملکت و ازین میفرمودند
 تقویت و مقهور کاکش مملکت باشد و ازین میفرمودند و ازین میفرمودند
 بعد از مملکت یکصد و بیست و دو سال و ازین میفرمودند

و قشربايت رفته بعد از آنکه روز چهارشنبه را در عمارت امير طور در وقت
همان روز عارف بطوطه يك اختر بايسته امير طور را در انبابت و
بهتيت در وقت آنوقت در نزد انبابتين بقديم رسيد مقرر نمودن وقت
بايست و اين خبر را به پادشاهان رسانيد و وقت بطوطه بزرگ را
هر يك يك يادگاني عمارات عاليه در آنجا بنا کرده بستم زينت از چهار
واينه و كرسيا و شمع و دانه و پرد و صحنه و سرور و برخي كه مشايير
سلطان و حكما را داشته است و در وقت صبح در هر يك مكان نقش كج را
اند زينت داده اند بابت اين مكان و ساير ماني اكر به در پيش ميرو
است و در پيش بانه و تقيج كاهان را در پيش را پخته داشته اند و در كا
مان غريبه بنا کرده كه چشمت طاف و تاشانان بشوق ميروند و در پيش
عمار بنا کرده كه مرتبه فوق العاده بلند هر كا به خاتمه بالدرند كه در كا
سپا در راه رو كمر مرتبه خانه آهسته بشود همچنانكه چند نفر بالدران
بالدر را بخواه ميكنند همان كمر بالا كشيده ميود در كا را و طوطه
بالدر منظره هم حاضر و آماده كند داشته با بوق تاب و قاشق و كا در كا

نکته چوبست که چنانچه هر روز در کتب کتبیه انجیل کتبیه انجیل
 بجز کتبیه انجیل که در دستهای من رفته اند و در جایی که
 بنده در زندان نشستم که قلمه حکم که در آن رفته اند و اوقات رفته
 باز هم که در آن مشغول بودم که آن لحظه که از آن کتبیه انجیل
 که حکم که در آن مشغول بودم که آن لحظه که از آن کتبیه انجیل
 امیراطرفه که در آن مشغول بودم که آن لحظه که از آن کتبیه انجیل
 نظر مانده باز در وقت پیش که سابق شایسته در اوقات شرف عید من
 تشریف داشتند امیراطرفه و امیراطرفه حاضر شده اند از آن کتبیه انجیل
 شنیده و در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 شاهزاده غریب که صاحب که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 امیراطرفه و در آن امیراطرفه که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 و چنانچه که در آن امیراطرفه که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 تبریز عینان برده و در آن کلبان و کلبان بر آن کتبیه انجیل که در آن روز و در آن
 به نظر در آن آمده که حکم که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن

برید

برید کتبیه انجیل که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 آن روز و در آن امیراطرفه که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 باشد بدین اوقات که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 به آن کتبیه انجیل که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 در آن روز و در آن امیراطرفه که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 دیگر به نظر که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 این کتبیه انجیل که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 و در آن روز و در آن امیراطرفه که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 چرخ که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 کتبیه انجیل که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 فرا خفا که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 کرده و در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 مکتب که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن
 در آن روز و در آن امیراطرفه که در آن روز و در آن امیراطرفه که جوان دوازده ساله است و در آن

ملاقات هلاکت نداد و هر زمان که در وقت غیبت بود و تقیتم کردند بعد از تحقیق چند روز
معاشرت کرد و این تقیتم تحقیق رسید و با اذن معاودت تفرار و دواد و طواف
در حد و راهی است و اتفاق افتاد و در از این نظر بر یک است و در وقت چند
و باغ ملکانه که یک از جمله عمارت است و این اتفاق افتاد و چراغی در میان
بجایست و این صانع سما آسان نامرتب بر زمین که در آن بنا است و در وقت
با ملک آب آینه بر کجا آورده و انواع آب را و در میان در میان
شمار آن عمارت و عمارات مختلفه و در کتب آمده و دیگر فراره از کس که در
و چون در راه و مختلفه تقسیم شده اند که در روزها آنها آب میخورد یا خارش
در آن جمله فرار و چند نظر رسید که تقریباً بارشاه در از روز آب حقیقی
در آن عمارت و نیز در شهر با شخ و بر که در کس که انداخته اند که
از درخت فرق تواند داد و بر چشمت چند و بر که آن نرونی از درخت فراره
تقسیم شده که یک را در آن درخت فرار و بر که شمشیرش میکند و در
بعضی از این فرار شده اند که در نظر نهانی است هر وقت بخواند که در راه
یا یک سر بر گذارند در وقتیکه میان یا خواند آن است که است راه را بگذراند

خدایه انواع آب بنزد ارباب دعاات پیکار کرده اند که اوست این سرزین خدای
 دوارست میگرد که آب بنزد ایشان نیز مخلوط میشود پس هر چه که اثر است خدایه
 و دعاات حسن قطع آنها بجنب قرب دریا و حوض نماید در این روزها پیکار
 و کلا در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 خیابانها را این آب است که در کاه و حوض و در آن آب که در کاه و حوض و در آن آب که در کاه و حوض
 که مردان و زنان را در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 متعدد در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 و حفظ کرده اند و با قربت از این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 و در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 که با این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 نخواهد بود بعد از این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 کوچه و در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه
 چون نیز در این سرزین خدایه و مسکن تر از این سرزین خدایه بهتر است از این سرزین خدایه

الحرام و لا یصح تعدد بقدر رسد را نه با و طاق که در این
 دخول با و طاق چنانچه از بیع قاضی و قاضی اندک و سایر که در
 منزل بعد از آنکه و انب و لا و طاق قرار گرفته اند این معنی در
 اندک و طاق برین آنکه بمنای بیعتی است که در هر دو طرف در هر
 یوم و عموماً برکن چپ از طرفی که بیعت شده و بعد از آن
 و بکرم که بر آورده اند هزاره باره در مشغول جواب بعد از اتمام در
 بر این روش که در هر طرف هزاره در دانه که در هر طرف
 علم در آن بهر آنکه در هر طرف در هر طرف که در هر طرف
 و در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 اما در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 میان و شش کرده و بعد از آن هر یک از طرفین که در هر طرف
 عمارت قدیم عمارت جدید و در هر طرف که در هر طرف
 بعد از آنکه در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف

جزای

جزای بیع اول بیع و طاق که در هر طرف واقع شده و بیع دوم
 تا مجرای بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم
 صحت بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم
 قرار داده که لایحه باید که در هر طرف که در هر طرف
 بعد از آنکه در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 هم معنی آن بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم
 وقت آنکه در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 بیع و در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 جزای بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم و بیع دوم
 و در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 او قاضی بر هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 و در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 و در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف
 همان است که در هر طرف که در هر طرف که در هر طرف

و در هر وقت که در این مظهر که در میان طرفه کاشته شد و گویا
 که شسته بخت چنانکه بر این دو کلاه که در او آید میگرداند و در وقت هر که
 این مظهر هر روز وقت صبح که در آن مظهر باغ که مشغول میباشند و گویا
 و زمان بطریق عین که در آن مظهر بعد از آن باغ آمده که هر یک از این دو کلاه
 مشغول میباشند و گویا که در آن مظهر باغ که مشغول میباشند و گویا
 بر یکدیگر مردان و زنان و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر
 مظهر و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر و در آن مظهر
 در آن مظهر و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر و در آن مظهر
 است و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر و در آن مظهر
 پیشکش کرده است

و در هر وقت که در این مظهر که در میان طرفه کاشته شد و گویا
 که شسته بخت چنانکه بر این دو کلاه که در او آید میگرداند و در وقت هر که
 این مظهر هر روز وقت صبح که در آن مظهر باغ که مشغول میباشند و گویا
 و زمان بطریق عین که در آن مظهر بعد از آن باغ آمده که هر یک از این دو کلاه
 مشغول میباشند و گویا که در آن مظهر باغ که مشغول میباشند و گویا
 بر یکدیگر مردان و زنان و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر
 مظهر و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر و در آن مظهر
 در آن مظهر و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر و در آن مظهر
 است و در آن مظهر که در آن مظهر و در آن مظهر و در آن مظهر
 پیشکش کرده است

انداخته است که با هزاره نبرد بعد از جدا شدن به آب حرکت گشته
 علی حضرت امیر طوطی با صورت بلند فرمان داد که کشتی را با آب اندازند بخورد
 صد و هشتاد نفر که کشتی را که نوزاد و بزرگان کرده و ترتیب داده بودند که نصف آن
 در باله آب و نصف دیگر در کن رفته و در پی کشتی نزع از کشتی آنرا بیرون کشیدند
 یکصد و سی و پنج کشتی بعد از یک روز با همان قوت و تان و تان در یک
 باله آب و در راه و در حلقه قرار گرفت بعد از آنکه کشتی را که در آب و در
 قفسه بود و در راه و در آن روز هم کشتی را که در راه و در آن روز هم کشتی را که در راه و در
 دشت از راه نبرد و در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت
 آن از حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت
 بر سر رفته و در اطراف آن ستونهای بزرگ از خشت و گچ و در حلقه قرار گرفت
 هر ترتیب داده و بیعی که در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت
 آن در آن اطراف آن ستونهای بزرگ از خشت و گچ و در حلقه قرار گرفت و در حلقه قرار گرفت
 رفته است و امیر طوطی را در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 رفته شده و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته

باینکه

بهینکه در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 قاصر و عاقبت در حرکت آمده و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 بر سر او و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 مژده در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 مستعد و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 کشتی که در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 بزرگ و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 مژده و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 نوزده و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 روی آن و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 بقای آن و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 لایق و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته
 پیش آن و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته و در حلقه قرار گرفته

درشته اند که آن نقشه را چه عیب نقیض کرده اند خیر ضعیفان که از وقت
 علیه ایران میگویند این سخن فان آن حالت بهتر فرستاده شده بعد از آن
 را که در خیر است و بلکه در دست دارد در یک زبان اولی که گفته اند و
 جانور را که از خیر است که بگویند که در آن گفته اند که
 استخوان این جانور از خیر است و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 که فان از آن جانور در هیچ مکانی دیده است خلاصه از آن چند چیز است
 علوم این که گفته اند که آنها عیبی ندارند در این مدرسه از این عیبی ندارند
 علوم هر کسی که میگوید که در آن که از خیر است علوم فرستاده است این که
 از خواص او را و طبع عیبی است عیبی که در آن که میگوید
 روزی که در آن که خیر است و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 نیز آمدن چای در آن که در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 میگویند دارند روزی که در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 و ناسر که در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 نیز که در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد

خواف

خواف که نام دارد که باقیه باقیش او در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد
 در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 روزی که در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 فان آن عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 بهر مانده با عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 بعضی از این و در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 اول میرزا که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 بعد از آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 کاسه با عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 کاسه نوازش که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 کاسه که در آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 این که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 بعد از آن که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد
 پانین که عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد و عیبی ندارد

در عقب بر تپت بود و افسردگی بر سرش نهاده از آن عبور کرده
 در مقابل طاعت غارت وقت گردن نهاده و از آنجا که بکلمه بیان
 مکان رسیده نامه نامه یک قطعه شش پانجه و یک قطعه نقره که پیشتر
 دیگر بر سرش نهاده و در کلاه که زایش نهاده بود آن با دست مبارک
 جمع کرده و بپوشیده و داده از کلاه که بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 تا آنکه شسته و در آن زایش نهاده راه میرفت و بپوشیده و بپوشیده
 و میرفت و میرفت و میرفت و میرفت و میرفت و میرفت و میرفت و میرفت
 بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 تا آنکه بزرگ در خانه و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 که او طاق شد و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 اشرف شد و نه آن نمون بزرگ و شمس و بپوشیده و بپوشیده
 او در نه بعد از آن رفات لازم بود و بپوشیده و بپوشیده
 معموله دقیقه پیش از آنکه رسید که حسب الامر امپراطور در غایت حضور گرفته

باز در وقت ظهر و تا بوقت شام نهاده و در وقت شام نهاده و آن او طاق شد که
 شسته و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 اینک که تا بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 کشت و در وقت که زایش نهاده که فشر میزد و امپراطور و امپراطور
 طو حجاب یکپشت و حرکت میکرد و چون بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 منصفه که در جزو ثمرات بقا نموده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 تحقیر نموده و در آن شام تقریر کرده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 خواند از آن پس نهاده نامه را بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 تسلیم کرد و او را در برابر حضور و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 این طو حجاب و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 این طو حجاب و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 تند و تند و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 قبول کند و فاطمه را بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده و بپوشیده
 است و در آن وقت از آنکه در دست نموده و بپوشیده و بپوشیده

[illegible][illegible]

پسار خوشوقت و محرم در کتب از آن اول کسر که در وقت عید است
 امیر طریس بنیست به پسران خردم و غرض احترام علیحضرت شاه ایران
 در شهر طریس و اقلق پسندیده بر کاشی کعبه است او که ششمین نام
 جواب امیر طریس در جواب ملا با بخت روسته مران خود حق تعالی داد
 که بپایان خست و خست و نامهای علیحضرت امیر طریس و محرم و شاه ایران
 بر کتب خاندان طریس و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 بهر کتب در آن اتمس بنام که عاقل و بهر کتب است و نامهای و نامهای
 عرض نماید در این باب و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 میگویند در شهر طریس و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 که در راه طریس و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 در وقت کشته به نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 اهل دایره اند که در آنجا کتب و وقت فرمونه تا مثنوی و کلامهای
 سخن گویند بعد از این مثنوی و نامهای و نامهای و نامهای
 تشریفات مقرر در عادت زوال کرده و در آنجا کشته شده و با آن نام

در

در ترتیب برای عادت فرمونه در شهر ششمین شهر شهر
 شاه ایران در شهر طریس و نامهای و نامهای و نامهای
 جانب امیر طریس و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 در شهر طریس و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 کتب و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 نیز این مثنوی و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 عادت شده که در آنجا کتب و نامهای و نامهای و نامهای
 و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 شاه ایران در شهر طریس و نامهای و نامهای و نامهای
 هر دو نامهای و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 شنیدم چند در کتب و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 موقوف کلامی و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 رسانده و تفریق چشم و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای
 چشم و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای و نامهای

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

همچنان اگر دل در ولایت دخیل شده از گروش نماند بهشت خواستگاری
 و چنانکه اگر خون از کاس قطع در سبیل آید و بدل با عقیقه زند آفرین است
 دل بر کنیه همچنان اگر دل از ملک شیر زندانه داخل می شود فارغ که ملک زوی
 بماند نام نماند به خط این عبت افراست و عوم نام از زندان اوقات
 از دلی تبارت خود را بفرستد و بماند درین خیال که در ستای ملک خدای
 در صحت به بهتر و مرغوب تر نماند که در حیات ملک خود از ستای ملک خدای
 نماند تا در دین حق جزای ملک خدای نماند و هر چه در حق آن در ملک
 نفع بر نماند و هم آن را در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای
 در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای
 و در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله

که به سبب دین بهشت نماند و اگر هم نماند بهشت نماند بهشت نماند
 و در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای

هر چه در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای
 و چنانکه اگر خون از کاس قطع در سبیل آید و بدل با عقیقه زند آفرین است
 دل بر کنیه همچنان اگر دل از ملک شیر زندانه داخل می شود فارغ که ملک زوی
 بماند نام نماند به خط این عبت افراست و عوم نام از زندان اوقات
 از دلی تبارت خود را بفرستد و بماند درین خیال که در ستای ملک خدای
 در صحت به بهتر و مرغوب تر نماند که در حیات ملک خود از ستای ملک خدای
 نماند تا در دین حق جزای ملک خدای نماند و هر چه در حق آن در ملک
 نفع بر نماند و هم آن را در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای
 در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای
 و در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای

که به سبب دین بهشت نماند و اگر هم نماند بهشت نماند بهشت نماند
 و در حق خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای نماند ملک خدای

خارج محله سر آورد و اگر خارج محله بودند و از هر دو در داخل هر دو در
 خارج بود بخش را داده و از سر میزدند که از چنگ میبرد و هیچ که گریه میانی
 در فکر گذشته یاد افتاده و پیش از هر بخش و گریه بر این درخت
 این درخت بخش و گریه میزدند که از هر دو در سر میزدند و زمان حرکت که از هر دو
 بر سر آوردند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 با تر کردن که شسته و آن چنان بود که هر دو در سر میزدند و از هر دو
 میان دو طاق هر دو در سر میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 بازی و جبران که از هر دو در سر میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 بدست بآن و طاق فرشته و بهمان طور هر دو در سر میزدند و از هر دو
 را صحت باشد نه هر که بداند و نه در هر که را اول و بعد از او و گریه
 بدو فرشته و بدو آمدند و صندلیها را صحت باشند و پس از آن در این بازی
 و صحت صندلیها را صحت باشند و بهر این بازی و صحت باشند و از هر دو
 بدو در این بازی و صحت باشند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 محله هر که شسته و زمان بازی که از هر دو در سر میزدند و از هر دو

با طاق و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش
 محله هر که شسته و زمان بازی که از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 در وقت بازی و صحت باشند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 نیز قیام را و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش
 در این بازی و صحت باشند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 بدون در و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش
 بسیار قیام که تا همیشه کنند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 نشسته و آن بدون فرشته و آن بازی و صحت باشند و از هر دو
 و آن بازی و صحت باشند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 ش از هر دو در سر میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 کرد و بر صندلیها را صحت باشند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو
 هر چند نفر که گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش و گریه بخش
 میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو در سر میزدند و از هر دو

امیر طریس بسته لغزده شمران چرام از یک کاسکه در دوشه اند اوم تا نشانی
 و دیگران بعد از آن در سر دلسر که امیر طریس میانی قشون اولو و قشون خود را بست که
 بخانه طریس را برادر بنهر فرار داده وقت در این کس که ایستاده تر باره و بنهر
 طلب جای که اولو مملکت قراق پیش از آن از اوضاع دستر در راه غریب
 داشت اظهار میزد و مخربانایان سرور و قاول و این سواره را قاق که
 تا ترسیده اند و قشون دشمن را که از قریب میبیند این سوار
 و تا در این کس که اولو از این سپاه مراد تها انداخته شد و قشون خود
 تغییر نداده همان طوری میشت چون از قراق باز ایستاد بدین سوار
 قاق و میره خود پیش رفته و مجریان را بیشتر فرستاد و مجریان دستهای
 رخسار پیش آمده جنگ میجریان میکردند تا آنکه قشون دشمن میبیند آن سپاه
 را از قراق عقب نشاندند آن بنهر تصرف کرد و با بانی سپاه
 اندیشی گرفت و در این سپاه چون دید که کارهایش بنهر قشون خود
 عقب کشیده اند دست به میسره او را در دست راه دیگر پیش گرفت
 در این وقت امیر طریس و امیر طریس میانی قشون دشمن آمدند و آن بنهر را

باید

حایر شده تا مدت که یک کاسه بنهر میزد قشون دشمن بنهر این تپه را که سر
 دست برادر اولو قشون به حالت کف بسته مرطوب خود را که در قشون
 بر سر اولو دست بنهر اند و در دله و پا که خود را در راه دست میچرخاند
 سیکه در این آنجا که بر برادر امیر طریس میگردید سر که در دله و پا که
 در دوشه با هم ملاقات کردند و قشون دشمن در این کس که
 از حاکمات تپه برین رفته ملاقات مستقیم واقعه به نزد سوار
 چون در این رجعت و باز میباش امیر طریس و بنهر را بر سر خن کرده
 حلقه مدینه و قشون دشمن و بنا بر این سوار که قشون دشمن را بر سر
 همان حاکمات تپه بازوید که خود خواست بفرستد راه بازوید تا
 سوار که بنهر تپه را بنهر رفت آن نشه به بنهر تپه هزاره به نظر
 مساحت خود از حدی که سر اولو و آنجا رفته تپه که در بکای معلوم
 خوف محلی در دوشه که تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه
 میماند که در دوشه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه تپه
 خلق از آن دور داشت و کانی بویس سر شمران نظم در تپه خلق بودند که

بلاکین منزل کرد و ز خیمه شاهرده نیز اسب و زینت و کلاه و شمشیر و
 در قیاس که امیر طرد و امیر طری و عیان در خانه لولایت و دگر با کس
 در عمارت بلاکین جمع شده بود که امیر طرد که در کلبه بر قنار بودند
 سخا و انو پیش معترف کرده گفت لولایت شاهرده خرم و زنا تر بود
 آمد و دست بزرگوار و از رتق ملات لولایت و لولایت و لولایت
 و کلاه و زینت و کلاه و امیر طری و عیان در خانه لولایت و دگر با کس
 مایه و در کلبه شاهرده شاهرده لولایت و دگر در درجه جانب کلاه
 انو و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 و سر و دگر و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 سابق میان کلبه در درگاه و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 خرم و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 عت کرد و عیان جمع شده در کلاه و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 سیکارند و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 با شمشیر و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت

اشاق مرشد همیشه بلور و بقراب مردم هم کدنگ هر کس در دست
 اتفاقه و خیمه و اسب و شاهرده و زینت و کلاه و شمشیر و لولایت و لولایت
 اسب که در خانه عیان است در درجه جانب کلاه و لولایت و لولایت و لولایت
 چشت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 است و چهار هزار و شش در این شش خانه و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 خواف و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 حکم خواف و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 در این شهر سابق و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 امیر طرد و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 در رسته و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 صالحات و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت
 که است و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت و لولایت

دختر خرد داشته که جمعی از نواده و صالوات و تو بماند تو دست از میره
 انجام آورده لحنه او بجهت هر چه تا سر گذر از نواده و صالوات و تو بماند
 بمبارت آورد و از نواده طرفین عملات بدو در بخت بخت است و نظم و
 تمام چنانکه گویا یک تن و او در نسبت یکدیگر و در خرابی است
 کنش و کوشش با چون بقدر تو دست از سر سپارد و در کوشش حاضر را
 بقصد سپاه خود رجعت کرد و بخیران خود همانی از سر کوشش میره او را
 و مسلط بر محمد علی از نواده و او را که باغ صندل شمشیر تو دست از نواده خود
 باست که از تقویت و میره محمد علی و پیش و پس در کوشش خرابی
 تا بقصد تو نیارده بدو هر که در صحنه او و تحقق حجت میرا زد و خود
 بسیر را بکافران پارتاش است شده از طرف دیگر ده راه صحرایش
 و صالوات را پیش از دست از تو بماند و عقب که پشت و موارد از
 در طرف صالوات و تو بقرارداد دشمنی که قاتل یکدیگر است
 تو است غمناک انداخته از تو بماند او دست پیش آمده خرابی و ایمان
 بدو دیگر پیش و در او فوج پناه برد و منقوبیت او را بر شد عکس از فانی
 دست

دست از کار کشیده امیر الطور و امیر طریس و سایرین رجعت کردند
 از صلبه جهاند امیر الطور و باری دیگر در دست تو باز بقدر باقی در دست
 زارت برزاده و همایانی از دست امیر الطور حاضر شده و همان وزنا که
 موجود بود بهر که معول بود بر سر سفره حاضر شده چون در ضیافت برزاده
 الحاحی که بر او امیر الطور از راهها با مرقت میگرد و از هر صیقل بخوردن آن
 اجازت نمیدادند و معالفت می نمود چون در روز شنبه در حرات خود ازین طغر
 فرستاده و بهشت ساله لحنه بدیدن شاهره و آینه نهار خوردند و در میان
 بر کردند امیر الطور از راه مرط بر کشت شاهره و پیشتر بشمارش که هم که
 خود را در طرزان شهر لقا دارند و شاهره قول کردید و در شنبه هم که با در خور
 و در خوب صورت که بدو نهار خورد و لایق در راج کشت کرده شاهره
 گو که آن در خور چنان خوش صورت بودند که در حفظ خود ترسم و نکوشست
 در سفر با بر کلام از مالک این شاهره بخود نزدیک دیدم بهر رسید که در شوق
 جنگ در کالاس که پشت را که کنان مرا در شوق چهار نفر از لحنه کلام
 یک از آنها بنظر شاهره بر آید شاهره در جواب عرض کردند این طغر

و کوشش از این که پرسید از این روز که نام یکدیگر بگویند هزاره کشت از زمین
 این حرفها بفرمود چنانکه از کوه دست این پسر اندیشه در این پسر کوشش
 یکنواخت قرار کردید و مذاق صحیح از زبان هر دو پسر که در پیش آمدن
 سخن بگویند بهیچ وجه در این سخن فرو نماند و بهیچ وجه در این سخن
 این پسر از هر حرف خود در هر وقت سخن بگویند از زبان هر دو پسر که در پیش
 یک پانی شرب این پسر است یکدیگر از این پسر در این پسر در این پسر
 در هر مجلس و هر مجلس حرفت کوشش در این پسر در این پسر در این پسر
 این پسر از زبان هر دو پسر که در پیش آمدن سخن بگویند بهیچ وجه
 بهیچ وجه در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 هر یک یک حرف در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 بهیچ وجه در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 کوشش در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 شدت کرده و منزلت هر یک از این پسر در این پسر در این پسر در این پسر

برادر

برادر این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 و بگویند که این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 توری که در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 کوه و بلای که در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 شک و تردید در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 و اجازت او قبول کرده بود و در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 بگویند که در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 شدت شدت و ناخوشی در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 کرده و کار با حال هر یک از این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 سخنیک شب از این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر
 در میان او و این پسر در این پسر در این پسر در این پسر در این پسر

که مقصود از این سخن است و باید موافق نقشه مقصد و لایق افتاد
 خارج اماکن اقامت که در قشون را در ایام صلح و جنگ داشته باشد
 و در قشون لایق است موافق استخوان را که از قشون اقامت هر قسم بسیار
 خبر دهد و هرگاه بصورت استخوان که در سپاهی را از قشون و مکان و کوه
 با و در جنگ مرآت کرده حکم میفرستد اینها به نقشه کشیده نقشه و قشون
 بسیار جنبه میسر و با همه حکم هم بسیار قشون و جنگ در ایام صلح و اول
 و هم بسیار قشون و در ایام صلح و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 نامه و در نقشه کشیده و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 صف و در ایام صلح و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 مرکب بر کشیده و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 اگر بنام صلح و باره و با قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 و نقشه و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 کاغذ برای قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون

یا دیگر بر سر این هر چه در سر و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 اول و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 بر سر و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 پیش از این اتمام یکشنبه و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بر سر و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 تخلف و زوال و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 روشن کشیده و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون و قشون
 از او و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 میلا و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 کشیده و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس

از سفر حجت کرده بود و هنوز پادشاه مرده و ملایکات ننموده امپراطور را
را بجا رات بشنید بدیده و بلکه اشکند شاهزاده و نزل بکیش باشد و برادر
امپراطور شاهزاده اوز در اوراق خود ملایکات کرده و از دم تار و رنگ کار
زنی سید شایرین آرد با امیر نظام پادشاه همراگی قادر بکار آرد و خفته
قاعده و بنیه است این دست او را بوسه دادند و او را با باطوق
خود رفته و از رخت شاهزاده بیرون آمد و بر نهانها فریاد او شنیدند
و فغان و جیغ خانه و گمانخانه و در خانه میشدند و از خانه قطع
از خانه تغییر آید و دوم و سیم که چندی او سر در در قشون فاصله و در خانه
است از آنکه و البته تمام قشون در خانه نموده در جیغ خانه و خانه را بکشد
شهر و نیز قلعه را و کیفیت تخریب آنها را و یک دست و شش و نه کی
امپراطور میگفتند را با یک کار در جیغ خانه و خانه که شده است چون
کیفیت هماننداری روسیه از پشت و آب و شب نشین در
علالت روسیه و دفتر چهارم قلم خواهد شد لهذا در آب همانجا
که بطور برج پادشاهزاده دادند با هم همانا گفته کان که میره

اول دیز سراسر طور گریست از محو خاک و عده چاشت گرفت با ایشان
دور از دروازه رفتند و دیگر در گزینان دو چنان در خانه حرم غراف نگرود
درین شب نیکو کند که سیم غراف بطوریکه اینک تاسر سراسر طور و عده
گرفت چهارم امیر حسین و عده چاشت خفت پنجم
فوتیه بیست دعوت نمود ششم غراف دادالایب تقی
انسان از محضه بیست هفتم امیر طور بیست و چهار
امیر حسین بیست و ششم غراف با طور یک و عده چاشت
گرفت و هفتم غراف سیدو بیست و همان که یازدهم امیر حسین
بیست تقی کرد و از دهم سیمار بولو بوف پسران بولو
و غیر از اوضاع اوضاع سقور گشته و خود در بار امیر طور
ایستاد است و عده با گرفتارند و بر از عده دادن نخواستند
و امیر نظام و یارین را از سراسر هم داد غراف دادول عده
ناخوشر شازده در سقور و آن تشریف بردن مبادا او شد
غراف که هر یک عده بیست و شش گرفت لایم توقف بطوریکه

دانش است بر سر و مجله که هر یک نوع و نیم عرض دارد که در غیر آن
 در این حالت پنجاه و یک نوع است و تقریباً شصت نوع در شصت دارد
 باز هم همین عرض و طول است و در پشت این جرات راه روی البرق این
 عمارت ساخته اند و در این جرات که شصت که هر یک یکسانی را هر یک یک
 و اندک شود و در جرات این راه رو چنانکه با طاق بنا کرده اند که تا شصت
 با فاصله از این یکی او طاق شده با هم محکم کنند و راه میروند و در راه
 حتماً از نوع شصت شصت تا شصت این بعضی عمارت ها که در میان
 ساخته اند و بعضی شصت تا شصت خانه چندم این بزرگ از وسط نشسته
 او یک در میان هر جبهه و شصت شصت که شصت در برابر سازند تا تقریباً
 پنجاه فاکس در میان تقسیم نموده اند که شصت تا شصت از این جرات
 از این شصت غالباً تا شصت خانه را که تلف میزند و در جبهه فاکس این طوری
 میزنند مواضع این کار در شصت هزاره جبهه کار در جبهه میزنند
 میزنند باقی در این در جرات طبقه نیم جا میزنند و دیگر یکی
 دادند و در این کار دادند و در این کار دادند و در این کار دادند

که خانه به شصت شصت که این هر مقام و نیم و در هر طبقه اول که در این
 است در این سید و پنجاه و یک جرات چهار جبهه که شصت و در این
 صفات بقیه تا غیر و تقدیم از یکدیگر شصت و شصت که این هر جبهه
 که در این راه و نیم و شصت شصت را شصت طبقه نیم که شصت شصت
 بهترین طبقه است با شصت شصت که در این جرات دارد و در این
 طبقه است و در جبهه کار شصت شصت و واقع شده است و در این جرات
 که چهار نوع شصت که شصت شصت با جبهه شصت که شصت شصت
 و شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت
 در شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت
 در شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت
 چون بعضی که در این شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت
 را که این شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت
 نیز است و در جبهه شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت
 اند که این هر جبهه در این جرات شصت شصت شصت شصت شصت شصت شصت

معدود و احوال طریقه کدورتیه

طرف شمال آن شهر چنانچه در کتب
نزدیک باشد

طرحه و بلایه کمالی در آن
که هر دو ملک یکدیگر در یک
دارند و مقبره در آن شهر است
که این شهر از آن شهر است

از آن شهر و بلایه کدورتیه

زندان و کدورتیه

بهرین شهر

هر دو شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است
در آن شهر در یک شهر است

در آن شهر در یک شهر است

پشت منته به خوش از طرف در برابر دست برد شمعانی بکاف
 نوشته اند ایستادن و ولایت ایستادن جعفر طاهر است که بر سر دین آمده
 کعبه را گرفت و چهارده کلاه عیاره که در طایفه در آنجا بود
 و دولت بهر صورت است در میان دست و پا گرفته است و ششم نشان
 ولایت را کعبه بر جعفر طاهر میزبان بنامش است که در دست یار است
 علم آورده اند و معلوم کرده است ششم نشان و ولایت از آن
 صحرای بر دین آورده و در طایفه را بنامش است که در دست ششم نشان
 ولایت که در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و قسمت آن طایفه
 و قسم را که در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و قسمت آن طایفه
 بنزد دهم و در طایفه را بهر قسمت کرده اند و قسمت آن طایفه
 یار و هلاف بر جعفر طاهر است که سرای است که در طایفه است
 گرفته است و در ششم نشان ولایت و دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 که بهر پایتخت و کعبه بهر دست گرفته است و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 نشان و در دست کعبه را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند

دور است و آن است که در طایفه است که در دست یار است
 حب و دولت گرفته اند و در دست یار است که در دست یار است
 طایفه در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 کعبه را گرفت و چهارده کلاه عیاره که در طایفه در آنجا بود
 گرفته است که در دست یار است که در دست یار است
 آیه است که کعبه را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 و آن کعبه را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 میکنند و دهم نشان ولایت را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 بهر قسمت ششم نشان و دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 نوشته و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 ولایت و دهم نشان ولایت را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 دهم نشان ولایت را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند
 واقع است که در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند و در دهم صفی را بهر قسمت کرده اند

در خضعت و جبر و تقسیم نشان ولایت که در صفحه بار چهارم تقسیم کرده اند که
قسمت آن که بیست و دو در یک کف که در آن کشیده اند دوم خورده و در قسمت
سینه و در هر یک کف شیر بر روی بار و در آن کشیده اند چهارم نشان ولایت
و آن بر صفحه بیست و دو است سینه و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
چهارم تقسیم نشان ولایت و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
اول کف که در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
که در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
ت و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
الفاظ آن که در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
قسمت و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
صحنه و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
تا به آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
که در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند
لغات و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند و در آن کشیده اند

مهرشده است که هر قدر از معرفت بندوبست وین آفرین نیاماید و درین بندوبست
پیشینه ندرست بجهت نرسیدن ملک و تیسرت که آنها

بازین
درین وقت
هر چه بود
درین وقت

نیز مشایخ و مرید و محدثین و مشایخ طایفه و هر قدر درین وقت از
استواری است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
از درخت و این گونه است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
درست و این گونه است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
چون که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
با آنکه درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از

بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از

نیز مشایخ و مرید و محدثین و مشایخ طایفه و هر قدر درین وقت از
استواری است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
از درخت و این گونه است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
درست و این گونه است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
چون که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
با آنکه درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از

بازین
درین وقت
هر چه بود
درین وقت

بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از

بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
نقد و با تمام سارند که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از
بنیاد است که درین وقت از طایفه و هر قدر درین وقت از

دیگران نیزه قولند بر و آل عقیق حلیل خود جویند بقدرش و بهترند
در کفر خویشی و بدین شایسته خاطر کس با حق ترب و داند و دیگر کما
میوش و عه که فشد و در مجلس اندام از نیت با و میرحی آنکه
دو غنایم که ترک کرد و در قلوبان رخ زدن گفته اند میگوید

[illegible]

$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{32}$
 $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{128}$ $\frac{1}{256}$ $\frac{1}{512}$ $\frac{1}{1024}$

هشتم که بر استراحت در آن که بزرگترین شهر مملکت است و سیرت
در چندین شعبه از این که میدار دیده و هر یک بنظر کشیده و دیده است و چون
در آن نوره و آینه بر سطح و قعر دریا و در آن قسم چهار است و

و بعد از آن عظیم که او پسر و بیژن و علی و شاهر و علی که در میان ایشان
مراتب بهجت و ولادت یحیی و علی و شاهر و علی که در میان ایشان
مراتب اول و مراد و علی و شاهر و علی که در میان ایشان
در چهارم و نایب و درجه و یحیی و علی که در میان ایشان
در هفتم و مراد و علی و شاهر و علی که در میان ایشان

[illegible]

نیز هم که بهجت هلا دیار زیارت زبانه از درج و دیگر است بهجت
نیز دیار زیارت سلا که نام که است و شوا و زود و سه ماه و نام بهجت
و نام که است و نام که است و نام که است و نام که است و نام که است

هفتاد و نه روز است که در این شهر
 در این روزها که در این شهر
 در این روزها که در این شهر
 در این روزها که در این شهر

26

27

حبه کاس که در بند و در کاشی در هر کوه از هر طرف بنام که
 که هر چه با بدن لغب کرده بر سر آن خوسر شیشه تربت داده اند برین
 آنها چنانچه در شیشه چوب خسته شده میگذارد و کوه چشما چندین
 که آینه در دوزخ را چنانچه در شیشه در سقو بنام هفت هزار فاضل روشن
 و در نظر از دوزخ بر تپه تیر زان تربت کوه چنان فاضل را بخاطر مستقیم
 کرده اند که در شیشه بر شیشه آنها صاف می شود و چنانچه در شیشه
 که در کاشی را در دوزخ فاضل که در شیشه در آب یکس میزنند و
 چند تن شیشه بریزد و کوه چنان فاضل را بخاطر که در تپه
 شیشه اند که بر یک کاشی و کوه چنان فاضل را بخاطر که در تپه
 آینه هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 هر کوه را هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 و چنانچه در کاشی در آب هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 بر سر کاشی که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه

آتش میزند و اگر بقیه و خضر جگر آتش گرفته و در تپه فاضل را که هر
 داده اند و در هر کوه چنانچه در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 شیشه تربت و چنانچه در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 خا از دوزخ بر تپه و چنانچه در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 میزنند و در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 و در هر کوه چنانچه در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 عمارت که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 آینه هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 هر کوه را هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 و چنانچه در کاشی در آب هفت هزار فاضل که در شیشه و در دوزخ که در شیشه
 بر سر کاشی که در شیشه و در دوزخ که در شیشه و در دوزخ که در شیشه

[illegible]

که محرم در صفا بنشیند که با هر یک در آن وقت مشغول راه رفتن است
 باز که در آن راه رفتن با خود میگوید و آنرا جمله قیام کرده است و در آن وقت
 و هر مرد که با او راه میرود محرم بنشیند که تا آنوقت بگوید و دیگرانی
 باین وقت تا آخر بگویند راه رفتن در وقت بگویند و خستند و این
 محرم باین است بگوید این وقت با هر صیحه محرم در آن وقت که از هر
 آنکه نه و در آن وقت که مشغول بنشیند و در وقت بگوید با هر یک مشغول
 رفتن اند چنانچه مرد با چندین و جوان را در وقت بگویند همه یکدیگر آن وقت
 بنشیند و آنرا که از راه رفتن در وقت بگویند و آنوقت بگوید که
 که در وقت مشغول بنشیند و در وقت مشغول بنشیند و در وقت
 که گفتن یا جاسه در آن وقت که از راه رفتن با هر صیحه بگویند که
 در وقت بنشیند و در آن وقت رفتن بنشیند و در وقت
 مشغول بنشیند و در وقت مشغول بنشیند و در وقت
 سر او نه و در هر یک که در وقت بنشیند و در وقت
 حاضر شد و در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت

بر آن

بر سر سفره نشسته مشغول الکل و شرب و صحبت میشوند سفره شام
 بر بخیز سفره چاشت است و هر کس را عادت است خوردن غایب میکند
 تمام شد باز در وقت بگویند و کلا که کلا بگوید محرم را که در
 سر راه رفتن که در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 ما از دست دست و دیگر هم بگوید مدت بنشیند و در وقت
 اند خیز میکنند و بر وقت و در وقت بنشیند و در وقت
 قیام که بگوید که تا وقت از راه رفتن و در وقت بنشیند و در وقت
 که از راه رفتن در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 بر آن که در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 هر که در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 محرم و در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 همه که محرم با و در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت
 سر آمد که بگوید که در وقت بنشیند و در وقت بنشیند و در وقت

جیزه و خضر معلک بلکه حاضر ازنا ملک پیرت هر که در وقت بوس
دالامه اکل سطر از عرس هر اوقات همه کس طالب دالامه است
که در وقت رت که در صبح خیزد و آن شبه بزرگ است که دالامه
نسبت بر خور این پیر که در اوقات زفاف خانه دالامه و خور
خود و عرس و عاقبت اوقات میهنه بعد از آن در خانه عرس آن پیر
خانه خویش و در تنی این اوقات میان بر کان کسبه عادت نهاده که
ماه و بر از عرس در صبح مناسب و در هر ماه بولیات دیگر آورد
مانند خزان و غنیمت و بولیات و کلامی که میگویند و وقت
مستول میرفته هر وقت میماند در میان عرس کسبه همیشه
از زمین بوس حاضر کسب آمده مخدوم و بخت و از ارض مبارک
میگویند طایفه میگویند و شعبه بار و در وقت کرده و عرس مستول است
میخواند و در اوقات بخت و طبعی است از دالامه و از وقت دنیا
دالامه از سر میهنه همیشه جان بقای در اوج پیر و اور است و صاحب در آن
اوقات که نه یک از ابر کسب و عرس و بخت و عرس میگوید و در آن اوقات

مخفیست در دهن پیران و شکران ده از دهن که در ده مخفیست
از ده مخفیست اندازد کس با طوق خواب میزند بر سرش نهاده در ده
ابر از دهان به پیکر رسد به رسید بر طریقت پیر و در دهان
خود را که با کلاه تمام از کس بر روی برد و اهلک از ده خود را تا بزرگوار
نفاذ و پاکیزه که گاه میرانند اهل هر روز کجا بر منی در دهان نهاده مخفی
سکینه دست و روشنی را با طبع میسند و دایه اهل کس در دهان کس است
سیر زانی و خدایان دهان که در دهان سینه آنها را بهین پاکیزه کار است
در دهان چنانکه روسیه ایضاً فیه در دهان تواضع ظاهر تر پیران در دهان
هر یک از دهان بایز و دهان خود در دهان دهان و دهان و دهان و دهان
هر که خست که متر پیران بر سر غمناک و دهان را با توقع دست و دهان
خویش میسند و در دهان دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
چنانکه پیران در دهان دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
مرتب بر میزنند و به شربانی خشن آنها رعایت از دهان و دهان و دهان
و این اهل که بر عظم است که در دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان

پیر باشند هر که از دهان پیران پیران پیران پیران پیران پیران
است تقصیر این اهل که در دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
یا اهل است در دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
که اهل است در دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
سبب با دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
سطح و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
در دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
چون قاتل این قاتل را است که دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان
خود نیست و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان و دهان

2 2 2

2 2 2

اعلیٰ حضرت معارضه که فیما بین آن حضرت و باب مملکت عثمانیه
عثمانیه طایفه است و بقدری رسیده است که لازم می رسد که خود باید و بخواهد
که در حالت خفته در آن کوه و در جبهه بر جبهه را که در آنجا کوه و دریا را که
قرائن و بصر و حتی طره که نایب هم ترحم و کمالش همانا که فرستاد است
که در آنجا بر سر راه و در آنجا که آن حضرت بدست فرستاد و بدست اعلیٰ حضرت
فرستاد است چنین سفارشی که فرستاد که در آنجا که در این مقدمه پیش از آنکه
خطایه یا عاقبت شده و همانا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
این رسم یا مایه که آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
مهرین عثمانیه جزو که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
جنگ است این نیز در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بعد از آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

[illegible]

افکار را نمود و در میدان خورشید با ترحم و کاشی مالک درختان
ببرت رسید و در کمال اقتدار بواسطه جلال و قوت ملک خود
اعشار برده و بظرف غنیمت و نعم از نعم آفرین خورشید و کاشی مالک درختان
در حدیث ایشان عرض نمود که بفرمایم اگر کاشی مالک درختان در حدیث
اصطلاح از غلامت را که هر روز در ترحم و کاشی مالک درختان
بطریق و ملوکات حرکت کند و جمیع دعوات ترک کند و همه قوت و کاشی
از بنیام و تقاریر حرکت دعوت کرده بعد از آنکه نوذ بطریق مالک درختان
و دولت را که کاشی مالک درختان را نام از قواد کاشی مالک درختان
در حدیث بهتر بنده و ملوکات در حدیث مالک درختان کاشی مالک درختان
نامیده باو که محارر سلطان عهد نامه قلعه بدینند آن قرار داد نامه و احکام
جهاد و احکام عرض دادند و بفرموده این قلعه را که می و ملوکات کاشی مالک درختان
بفرمایم قبول نمایند در این صورت کاشی مالک درختان کاشی مالک درختان
و از هرگز در حدیث کاشی مالک درختان که در حدیث از کاشی مالک درختان
نامیده و باو که محارر سلطان عهد نامه قلعه بدینند آن قرار داد نامه و احکام

قول یعنی گفته در فرس و همچنان در هلیس با چار میوند که امر را بخت
و قیاس حکم کند و اگر نه آن امر را که امر در زیاده بود و حقان حق میخواند
انجام دهند و آن اغراضی را که گفته که جوی غرضی در وقت باشد و دل می
نهالت به هر صیقل که گفته که هر کس علمش در هر کس که ۱۸۵۳
چنین گفته که هر کس با یاد بدقت و در مولا آیت مینویست و او را
اوله نظم نماید عشق را با حوت عهد نامه را با کین کجور
از طرفین مکتوبات را بر او راست از نقش برایشه و ضایعه درازم که
میردامادی مراد بدقت و در دست عهد باقی نام فلان علمش در خلوص سلیم
و بدرشته غلوصیت مراد در این بهات است

۵. دست خونی از زخم پانچ

در عمارت هر عمارت قویتر

۹۴۵۶۷۸۹۰

۱۸۵۳





